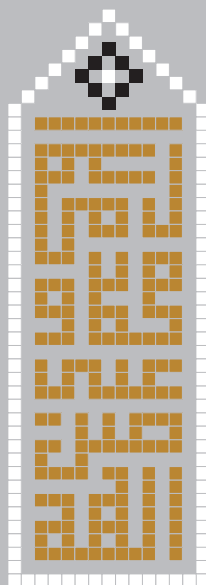


اسم الله الواحد والوحيد

سرشناسه: هجز، کریس، ۱۹۳۹-م. Hedges, Chris.  
عنوان و نام پدیدآور: امپراتوری توهم / نویسنده کریس هجز؛ مترجم شیما عالی.  
مشخصات نشر: تهران: شرکت انتشارات سوره مهر، ۱۴۰۰.  
مشخصات ظاهری: ۳۰۶ ص.؛ ۵/۲۱×۱۴/۵ س.م.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۰۳-۴۹۷۹-۰  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
یادداشت: عنوان اصلی:  
Empire of illusion: the end of literacy and the triumph of spectacle. c2009.  
یادداشت: چاپ قبلی: هرمس، ۱۳۹۳.  
موضوع: رسانه‌های گروهی -- ایالات متحده  
Mass media -- United States  
موضوع: فرهنگ همه‌پسند -- ایالات متحده  
Popular culture -- United States  
شناسه افزوده: عالی، شیما، ۱۳۵۹-، مترجم  
شناسه افزوده: شرکت انتشارات سوره مهر. پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی  
رده بندی کنگره: P۹۲  
رده بندی دیویی: ۲۳/۳۰۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۴۶۸۲۳



# امپراتوری توہم

نویسنده: کریس ہجز  
مترجم: شیما عالی





انتشارات سوره مهر

وابسته به حوزه هنری

www.sooremehr.ir

تهران، خیابان حافظ،

خیابان رشت، شماره ۲۳،

صندوق پستی: ۱۷۸۱۱-۱۵۹۱۸

سامانه پیامک: ۳۰۰۵۳۱۹

تلفن: ۶۹۴۲

فکس: ۶۶۴۹۹۵۱

تلفن مرکز پخش: (۵ خط)

۶۶۴۶۰۹۹۲



پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی

امپراتوری توهم

نویسنده: کریس هِجِز

مترجم: شیما عالی

چاپ، صحافی و لیتوگرافی: چاپخانه صدف

چاپ دوم: ۱۴۰۲

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۰۳-۴۹۷۹-۰

فروشگاه مرکزی:

تهران، خیابان سمیه، نرسیده به خیابان حافظ،

جنب حوزه هنری، شماره ۲۴۵، تلفن: ۸۸۹۴۹۷۹۱-۲

فروشگاه انقلاب:

تهران، میدان انقلاب، جنب سینما بهمن، شماره ۱۰۲۳

تلفن: ۶۶۴۷۶۵۶۸-۹

فروشگاه اصفهان:

میدان انقلاب، سینما ساحل، کد پستی ۸۱۳۳۶۱۴۵۱۱

تلفن: ۰۳۱-۳۲۲۴۷۷۳۵-۶

نشانی پژوهشکده

فرهنگ و هنر اسلامی:

تهران، خیابان سمیه،

حوزه هنری

کد پستی: ۱۵۹۹۷۱۹۵۱۳



با اسکن  
رمزنبه از  
دیگر آثار  
پژوهشکده  
آگه  
شعبه

کتاب‌ها در زمین ریشه دارند

طبق تفاهم نامه انتشارات سوره مهر و سازمان منابع طبیعی  
بخشی از عواید فروش این کتاب به کاشت درخت اختصاصی دارد.



نقل و چاپ نوشته‌ها منوط به اجازه رسمی از ناشر است.

شماره تماس پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی: ۸۸۸۹۶۹۲۱-۲



به سید مرئضی آوینی،  
که سال‌ها پیش از این آینه‌ای رو به حقیقت گرفت...

مترجم





مردمانی که بر واقعیت چشم می‌بندند  
اسباب نابودی خویش را فراهم می‌آورند،  
و آن که دیرزمانی پس از مرگ معصومیت بر معصوم ماندن اصرار می‌ورزد  
از خود هیولایی می‌سازد.

جیمز بالدوین



## فهرست مطالب



۹ فصل اول:  
توهم سواد



۹۱ فصل دوم:  
توهم عشق



۱۲۹ فصل سوم:  
توهم خرد



۱۷۱ فصل چهارم:  
توهم خوشبختی



۲۵۷ فصل پنجم:  
توهم امریکا



۲۸۵ یادداشت‌ها  
۲۸۹ تقدیر و تشکر  
۲۹۷ کتاب‌شناسی







فصل نخست  
توهم سواد



اکنون مرگ خدا به همراه تکمیل شدن تصویر انتظارات جدیدی برای ما فراهم آورده است. تصویر ما هستیم. ما تماشاچی و تماشاشونده هستیم و هیچ حضور مزاحمی در میان نیست. این تصویر تمامی نیروهای خدایی را داراست؛ به دلخواه و بی‌دردسر و به زیبایی می‌کُشد. اخلاق را اعمال می‌کند و بی‌وقفه به قضاوت می‌پردازد. در این تصویر الکترونیکی انسان همانا خداست و مناسب پرستش او ما را نه به تثلیث مقدس رازآمیز بلکه به سوی خودمان هدایت می‌کند. ما از این حقیقت درک روشنی نداریم که اکنون تنها منبع تصویر خودمان هستیم، بنابراین از تصاویر کاری بر نمی‌آید جز اینکه همان حالت ترس و جادوی خاص جوامع بت‌پرست را میان ما رواج دهند و این، استفادهٔ تبلیغاتی از تصویر الکترونیکی را برای هر کسی که بر بخش‌هایی از آن سلطه دارد تسهیل می‌کند.

جان رالستون ساول<sup>۱</sup>

حرامزاده‌های ولتر<sup>۲</sup> {۱}

ما به قلب خیال خوراندیم؛

قلب از این خوراک وحشی و بی‌رحم بار آمد.

ویلیام باتلر ییتس<sup>۳</sup>

1. John Ralston Saul

2. *Voltare's Bastards*

3. William Butler Yeats

جان بردشا لِفیلد<sup>۱</sup>، قدبلند و خوش قیافه، با پیراهنی یقه‌دار و کلاه سفیدرنگ مارک استتسن<sup>۲</sup>، در حالی که میکروفون سیاه سنگینی در دست دارد وسط رینگ ایستاده است؛ لِفیلد در مسابقات وُرلد رسلینگ انترتینمنت<sup>۳</sup>{۲} در نقش غول کشتی حرفه‌ای<sup>۴</sup>، جی بی ال<sup>۵</sup>، ظاهر می‌شود. سالن مملو از تماشاگر است. تماشاگران که در میان آنها خانواده‌هایی به همراه کودکانشان هم دیده می‌شوند به نشانه اعتراض فریاد می‌کشند و هو می‌کنند؛ جمعیت بر سر لِفیلد، که در کشتی حرفه‌ای سابقه‌ای چندین ساله دارد، فریاد می‌زند. عده‌ای از تماشاگران با فریاد شعار می‌دهند:

- ضدّحال! ضدّحال!

لِفیلد با لحنی کشار آغاز می‌کند:

- هفته پیش من به پیشنهادی به شاون مایکلز<sup>۶</sup> دادم و هنوز جوابی از هارت بریک کید<sup>۷</sup> نشنیده‌ام.

مایکلز، یکی دیگر از کشتی‌گیران دبلیو دبلیو ای<sup>۸</sup>، محبوب تماشاگران است. او که خودش ادعا می‌کند به تازگی مسیحی شده است شماییلی شبیه مردان طبقه کارگر دارد. لِفیلد ادامه می‌دهد:

- به خاطر همین امروز صبح به پیشنهاد خیلی آسون تر بهش دادم؛ امشب من شاون مایکلز رو به مبارزه خیابونی دعوت می‌کنم! شاون، می‌دونم اون پستی، جوابت چیه؟

1. John Bradshaw Layfield      2. Stetson      3. World Wrestling Entertainment

۴. کشتی حرفه‌ای (professional wrestling) که در ایران به نام کشتی کج معروف است نوعی ورزش نمایشی است که فنون درگیری و ضربات مختلف آن از انواع کشتی و روش‌های جنگی و ورزش‌های رزمی در سراسر دنیا برداشته شده است. این ورزش نمایشی در ژاپن و کشورهای آمریکای شمالی یکی از پرطرفدارترین سرگرمی‌هاست. برای این مسابقات سناریوهایی نوشته می‌شود و کشتی‌گیران نام‌های نمایشی متناسب با شخصیت‌های طراحی شده‌شان دارند. در آمریکا چند شرکت که بزرگترین و معروف‌ترینشان همین ورلد رسلینگ انترتینمنت است این مسابقات را برگزار می‌کنند. درآمد این صنعت از بلیت‌فروشی، پخش مسابقات از طریق تلویزیون و اینترنت و شبکه ویدئویی، و بازی‌های رایانه‌ای طراحی شده براساس مسابقه‌ها به دست می‌آید. - م.

5. JBL      6. Shawn Michaels

۷. Heartbreak Kid، نام نمایشی شاون مایکلز در مسابقات کشتی کج. - م.

۸. WWE، مخفف نام شرکت ورلد رسلینگ انترتینمنت. - م.

تماشاگران یک صدا فریاد می‌زنند:

- اچ بی کی! اچ بی کی! اچ بی کی!

ناگهان همچنان که تصاویری از هارت بریک کید روی تایتانترون، نمایشگر گول‌پیکر آویخته بر فراز رینگ، پخش می‌شود موسیقی خشنی با ریتمی تند و کوبنده سالن را به لرزه درمی‌آورد. چند لحظه بعد شاون مایکلز، با شلوار جین و پیراهن سبزرنگ ارتشی، در حالی که موهای بلند و بورش در هوا تاب می‌خورد روی صحنه ظاهر می‌شود و تماشاگران به محض دیدن او از جا می‌جهند و فریاد می‌زنند و هورا می‌کشند. ترقه‌ها و فشفشه‌ها و ابزار آتش‌بازی منفجر می‌شود و سیستم صوتی سالن با صدای کرکننده‌ای می‌غرود.

- من می‌دونم که شهوت‌انگیزم... من چشم‌ها رو خیره می‌کنم...

مایکلز داخل رینگ می‌پرد و مشت‌زنان عقب و جلو می‌رود و داور وارد رینگ می‌شود تا مسابقه را آغاز کند. تماشاگران فریاد می‌زنند:

- اچ بی کی! اچ بی کی!

در این هنگام لیفیلد همچنان که دستش را روی شانه داور می‌گذارد می‌گوید:

- صبر کن! صبر کن!

تماشاگران شروع می‌کنند به هو کردن. لیفیلد به مایکلز نگاه می‌کند:

- شاون! تو یه حق انتخاب داری. یا می‌تونی الآن توی این مبارزه خیابونی با من بجنگی، یا می‌تونی واسه خودت و زن و بچه‌ات و قوم و خویش‌هات کار درست رو بکنی و توی این بحران مالی که یک سال پیش فکرش رو هم نمی‌کردی ازشون حمایت کنی.

مایکلز ساکت ایستاده است. لیفیلد ادامه می‌دهد:

- ببین، من یه چیزهایی می‌دونم شاون! پولدارها همیشه یه چیزهایی می‌دونن. قبل از اینکه این سقوط بازار بورس اتفاق بیفته هیچ‌کس جز زن من ازش خبر نداشت؛ اما این به تو کمکی نکرد، کرد؟ ببین! من داشتم پول کنار می‌داختم. من داشتم روی طلا سرمایه‌گذاری می‌کردم. وقتی بیشتر آمریکایی‌ها مثل

احمق‌ها چشم‌بسته دنبال سردسته راه افتاده بودن، من داشتم پول روی پول می‌گذاشتم. در واقع شاوون! وقتی تو دنبال گله راه افتاده بودی و داشتی تقریباً همه چیزت رو از دست می‌دادی، کار و بار من سگه بود، درسته شاوون؟  
تماشاگران فریاد می‌زنند:

- بزَن! بزَن! بزَن!

مایکلز با دودلی گاهی به تماشاگران که از هیجان بالا و پایین می‌پرند نگاه می‌کند و گاهی به لیفیلد. لیفیلد در حالی که صورتش چند سانتی‌متر با صورت مایکلز فاصله دارد پشت میکروفن نعره می‌زند:

- تو همه دارایت رو باختی؛ حقوق بازنشستگی ات رو از دست دادی؛ پس اندازت رو از دست دادی؛ بودجه تحصیل بچه‌ها رو از دست دادی. تو باید از خانواده‌ات حمایت کنی شاوون. و حالا وسط این همه مسئولیت گیر افتادی. به زن خوشگلت نگاه می‌کنی، واقعاً هم زن خوشگلیه، به دو تا بچه کوچولوی محشرت نگاه می‌کنی و با خودت می‌گی: «توی همچین اوضاعی... چطور اینا رو بفرستم دانشگاه؟»

لیفیلد با حالتی گرفته سکوت می‌کند. چهره مایکلز بی‌حال و دردمند است. در این سکوت تنها تک‌صداهایی از میان جمعیت به گوش می‌رسد. لیفیلد ادامه می‌دهد:  
- خب من به جواب دارم. من به کار بهت پیشنهاد میدم. می‌خوام بیای واسه من کار کنی.

تماشاگران فریاد می‌زنند:

- نه! نه! نه!

مایکلز، گیج و مات، به تشک خیره می‌شود و به کندی پلک می‌زند.

- ببین شاوون! همیشه یه راه چاره‌ای هست؛ هر چیزی یه چاره‌ای داره. تو می‌تونی تا پنجاه سالگی کشتی بگیری؛ حتی تا شصت سالگی هم می‌تونی. در واقع تو می‌تونی مثل این بدبخت‌های ازدورخارج‌شده‌ای باشی که دوره افتاده‌ان توی سالن‌های ورزش دبیرستان‌های مملکت و همین‌طور که بساط کرده‌ان و عینک‌های پولاروید و لباس‌های ورزشی شون رو می‌فروشن گذشته پرافتخارشون رو به رخ هم می‌کشن. شاوون! تو یا می‌تونی یکی مثل اونا باشی

یا اینکه پیشنهاد من رو قبول کنی. چون من به تو قول می‌دم کلّ عایدیت از تبلیغات روی تی شرت دی‌ایکست<sup>۱</sup> با چیزی که من بهت پیشنهاد دادم قابل مقایسه نیست.

لیفیلد به هارت بریک کید توصیه می‌کند در آینه نگاهی به خودش بیندازد و بعد ادامه می‌دهد:

- این سال‌ها روزگار با تو خوب تا نکرده شاون! کرده؟  
او به مایکلز یادآوری می‌کند که فقط با یک سقوط دیگر، فقط با یک شکست دیگر:  
- دیگه کارت تمومه.

تماشاگران با صدایی که بلندتر و بلندتر می‌شود به قهرمان مات و مبهوتشان روحیه می‌دهند:

- اچ بی کی! اچ بی کی! اچ بی کی!  
لیفیلد می‌پرسد:

- تو جز این چه کار دیگه‌ای می‌تونی بکنی؟ الان یه فرصت دوباره توی زندگی داری.  
او کلاه استتسن سفیدرنگش را عقب می‌زند و رو به صورت مایکلز فریاد می‌کشد.  
- شروع کن! از وقتی اومدی اینجا مردم ازت می‌خوان صورت من رو داغون کنی. پس چرا این کار رو نمی‌کنی؟ من دارم یه فرصت مفت بهت می‌دم شاون.  
درست همین جا.

جمعیت منفجر می‌شود؛ تماشاگران فریاد می‌زنند و از هارت بریک کید می‌خواهند حمله کند:

- اچ بی کی! حمله کن! اچ بی کی! حمله کن!  
- گوش کن! همه می‌خوان تو این کار رو بکنی. شاون، تو خودت هم این رو می‌خوای. تو داری می‌لرزی، عضلاتت منقبض شده؛ از خداتنه که ماشه رو بچکونی؛ پس همین الان حمله کن، حمله کن!

هارت بریک کید که صورت ته‌ریش‌دارش می‌لرزد و مثل خرگوش تندتند نفس می‌زند قدمی عقب می‌رود؛ تماشاگران از صندلی‌هایشان بیرون می‌جهند و پلاکاردهای دست‌سازشان را در هوا تکان می‌دهند.

- اچ بی کی! اچ بی کی! اچ بی کی!

- اونارو ول کن، گوشت به من باشه! بدون اگه این ضربه رو بزنی پیشنهاد من منتفی می‌شه... برای همیشه.

فریادهای یکپارچه تماشاگران خاموش می‌شود. فضای ورزشگاه دیگر یکدست نیست؛ بعضی‌ها با فریاد از مایکلز می‌خواهند حمله کند و بعضی دیگر از او می‌خواهند تسلیم شود.

لیفیلد همچنان سرش را در چندسانتی‌متری صورت هارت بریک کید نگه داشته است. چند ثانیه بعد، بالاخره مایکلز به او پشت می‌کند. لیفیلد مودیانه به حریفش می‌نگرد. شاون مایکلز از روی طناب رینگ بیرون می‌پرد و در حالی که نگاه گنگ و خیره‌اش را به زمین دوخته است با قدم‌هایی سنگین به سوی رختکن می‌رود. لیفیلد پشت سرش فریاد می‌زند:

- منتظر کار کردن با تو هستم شاون!

تماشاگران فریاد می‌کشند.

لیفیلد مثل اکثر کشتی‌گیران پیش‌زمینه ساختگی مفصل و پیچیده‌ای دارد شامل چندین فقره رابطه نامشروع جنجالی، دعوا و زد و خورد، خیانت، تجاوز و رفتارهای خارج از عرفی مثل رژه رفتن کنار رینگ و به شیوه نازی‌ها سلام نظامی دادن در یک مسابقه کشتی در آلمان. اما امشب او در قالب جدیدترین نقشش ظاهر شده است. نقش «میلیونر خودساخته»؛ سرمایه‌دار؛ مدیرعاملی که درست وقتی کارگران در سراسر کشور شغلشان را از دست می‌دادند و شاهد از بین رفتن پس‌اندازها و اندوخته‌های بازنشستگی‌شان بودند و در مقابل ضبط و توقیف اموالشان مقاومت می‌کردند، به آسانی خمره‌ای پر از طلا به دست آورد.

چنان که اغلب در فرهنگی مبتنی بر شهرت اتفاق می‌افتد، اینجا هم مرز میان چهره اجتماعی و چهره داستانی مبهم و ناواضح است. لیفیلد ادعا می‌کند با سرمایه‌گذاری در بازار بورس پول کلانی به دست آورده و با «ثروتمندترین زن وال استریت» ازدواج کرده است. او اکنون به طور ثابت در برنامه هزینه آزادی<sup>۱</sup>

شبکه فاکس نیوز<sup>۱</sup> حاضر می‌شود و پیش از این برنامه هم نه فقط به عنوان کشتی‌گیری مشهور، بلکه در کسوت سرمایه‌گذار زرنگی که دیدگاه‌های سیاسی محافظه‌کارانه‌اش ارزش پخش شدن دارد در شبکه سی‌ان‌بی‌سی<sup>۲</sup> حضور پیدا می‌کرد. کتابی پرفروش به نام همین حالا پولدار شوید<sup>۳</sup> نیز در زمینه برنامه‌ریزی مالی نوشته است. لیفیلد مجری یک برنامه زنده رادیویی هم هست که از تاک رادیو نت‌ورک<sup>۴</sup> در سراسر کشور پخش می‌شود. او در این برنامه درباره سیاست بحث می‌کند.

شاهکار مسابقات کشتی کج رابطه تماشاگران و لیفیلد است، وگرنه همه این مسابقه‌های بیست دقیقه‌ای ترفندهای قدیمی مشابه و حرکات طراحی شده یکسانی را به کار می‌گیرند. مثلاً کشتی‌گیری به زمین می‌افتد و داور چنان به کندی از یک تا سه می‌شمرد که او وقت داشته باشد از روی تشک بلند شود و مبارزه را ادامه دهد، یا کشتی‌گیر به خاک افتاده با تلاشی مذبح‌حانه سعی می‌کند دست کشتی‌گیر هم‌تیمی‌اش را بگیرد و به رینگ بازگردد. ممکن است در حالی که کشتی‌گیر به خاک افتاده دستش را به سوی هم‌تیمی‌اش دراز کرده و کشتی‌گیر رقیب پشت سرش ایستاده است این پانتومیم چند دقیقه به همین حالت ادامه پیدا کند. ترفند دیگر تقلب است؛ در اغلب مسابقات به محض اینکه حواس داور پرت می‌شود کشتی‌گیران قانون بازی را زیر پا می‌گذارند و از ضربه‌های ناجوانمردانه استفاده می‌کنند.

این مسابقه‌ها مناسبی ساختگی‌اند. این‌ها نمایش عمومی درد و رنج و اشتیاق انتقام‌اند. آنچه بیشتر از خود مسابقه‌ها تماشاگران را از خود بی‌خود می‌کند داستان‌های مفصل و هولناک طراحی شده برای هر مسابقه است. این مسابقه‌های آیینی شده به جمعیت حاضر در ورزشگاه‌ها فرصت می‌دهد برای دقایقی زودگذر و هیجان‌انگیز از زندگی عادی و معمولی فاصله بگیرند؛ بدین ترتیب بار سنگین مشکلات واقعی به خوراکی برای پانتومیمی پرانرژی تبدیل می‌شود. و کوبنده‌ترین داستان امشب، کوبنده‌ترین داستان در سراسر آمریکای شمالی، قصه نابودی مالی

1. Fox News

2. CNBC

3. Have More Money Now

4. Talk Radio Network

است؛ قصه استیصال و درماندگی طبقه کارگر که وحشت زده و مورد سوءاستفاده قرار گرفته به اسارت کارفرمایان ظالم و سنگدل شرکت‌ها درآمده است. اغلب این کارگران فقط در دنیای توهمی رینگ مسابقه قادرند از جایگاه حقیرشان در زندگی واقعی فراتر روند و در نبردی قهرمانانه دست به حمله متقابل بزنند.

هنگامی که کشتی‌گیران ظاهر می‌شوند و شق و رق از راهرو پایین می‌آیند تماشاگران، که اکثراً مردان جوان طبقه کارگرد، فهرست بلندبالای انواع کینه‌ها و خصومت‌ها و خیانت‌ها و انتقام‌جویی‌هایی را که به رینگ مسابقه می‌آید از حفظ‌اند. این مسابقات همیشه نمایشی از مکافات و عقوبت برای انواع خطاهای ساختگی و پرآب و تاب است. ویرانی‌های عاطفی که در زندگینامه‌های نمایشی کشتی‌گیران دیده می‌شود ویرانی‌های عاطفی هواداران این مسابقه‌ها را بازتاب می‌دهد. جاذبه عمیق کشتی‌کج این است. جاذبه اصلی اغلب مظاهر فرهنگ عامه‌پسند، از جری اسپرینگر<sup>۱</sup> گرفته تا برنامه‌های تلویزیونی «واقعی»<sup>۲</sup> و «اپرا وینفری»<sup>۳</sup> همین است.

۱. Jerry Springer، سیاستمدار سابق آمریکایی و شهردار دموکرات سابق اوهایو در ایالت سینسیناتی و مجری تلویزیونی متولد انگلستان (در ۱۹۴۴) است. اسپرینگر از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۷ برنامه تلویزیونی معروف شوی جری اسپرینگر را اجرا می‌کرد. - م.

۲. reality television، به گونه‌ای از برنامه‌های تلویزیونی می‌گویند که به صورت مستند و واقعی (در اغلب موارد) زندگی آدم‌های معمولی و اتفاقات واقعی را در قالب مسابقه یا دیگر انواع برنامه‌های تلویزیونی از جمله دوربین مخفی، برنامه گفت‌وگو محور (تاک‌شو) و... به نمایش می‌گذارد. این گونه برنامه‌سازی در سال‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ با برنامه‌هایی همچون برادر بزرگ و بازمانده به عنوان گونه‌ای شناخته‌شده در سراسر جهان گسترش یافت. برنامه‌های این گونه تلویزیونی عموماً برنامه واقعی (reality Show) نام می‌گیرند و بیشتر به صورت دنباله‌دار ساخته می‌شوند. موقعیت‌ها در این برنامه‌ها طراحی شده است اما سازندگان سعی دارند هرچه بیشتر توهم واقعی بودن ایجاد کنند. فیلم نمایش ترومن (۱۹۹۸) با بازی جیم کری نمونه‌ای از سازوکار این نوع برنامه‌های تلویزیونی است. در این فیلم کری نقش شخصیتی را بازی می‌کند که از ابتدای عمر بیست و چهار ساعته زیر نظر دوربین‌های تلویزیونی زندگی می‌کند. شرکت‌کنندگان در این برنامه‌ها در بیشتر موارد ناگهان مشهور می‌شوند. - م.

۳. Oprah Winfrey، بازیگر و تهیه‌کننده و مجری سیاه‌پوست آمریکایی (متولد ۱۹۵۴) و از شخصیت‌های تلویزیونی مطرح جهان. شوی اپرا وینفری که از سال ۱۹۸۶ تا ۲۰۱۱ پخش می‌شد از پربیننده‌ترین برنامه‌های تلویزیونی جهان در گونه خود بوده است. - م.

این روایت‌ها نمایش اضطراب‌اند؛ اضطراب مُردن و هرگز معروف و سرشناس نشدن؛ اضطراب هرگز تحسین نشدن؛ اضطراب هرگز ثروتمند نشدن؛ اضطراب برای همیشه یکی از خیل عظیم توده‌های گمنام و ناشناس مردمِ عادی باقی ماندن و به طبقهٔ برگزیده راه پیدا نکردن. داستان‌های رینگ‌های مسابقه برای اطمینان بخشیدن به ما طراحی شده است. این داستان‌ها شعلهٔ امید را در ما زنده نگه می‌دارند؛ امید به اینکه ما آدم‌های حقیر و گمنام و معمولی، همان‌طور که این آدم‌های مشهور روزی چنین بوده‌اند، بالاخره روی بخت و اقبال را خواهیم دید و همای سعادت بر شانه‌مان خواهد نشست.

موفقیت کشتی کج، مثل اغلب سرگرمی‌هایی که فرهنگ ما را پر کرده‌اند، به این دلیل نیست که می‌کوشد این داستان‌ها را با فریب برای ما واقعی جلوه دهد، بلکه به این دلیل است که ما می‌خواهیم فریب بخوریم. ما با رضایت پول می‌دهیم تا فرصت به تعویق انداختن واقعیت را به دست آوریم. کشتی‌گیران، مثل همهٔ چهره‌های مشهور، به خودِ عاریتی ما تبدیل می‌شوند. آنها آنچه را ما نمی‌توانیم انجام دهیم انجام می‌دهند. آنها از طبقات پایین اجتماع به دنیای فوق‌طبیعی پر از رقبای سفاک و خشن و بی‌رحم صعود می‌کنند؛ رقبای عظیم‌الجثه‌ای که قدرت بدنی و حجم هیکل‌های ماهیچه‌ای‌شان افسانه‌ای است. آنها با نبردهایی حیاتی و مبارزه‌هایی حماسی مواجه می‌شوند، پیروزی‌های بزرگ به دست می‌آورند، بر گمنامی خود غلبه می‌کنند و مشهور می‌شوند، سپس بازمی‌گردند و بخشی از قدرت خارق‌العاده‌شان را به ما اعطا می‌کنند. جوهر همهٔ اسطوره‌های کلاسیک، از جمله داستان مسیح [ع] همین است؛ حسرت همیشگی انسان برای اینکه زندگی طبق الگویی شناخته‌شده پیش برود و قبل از فرارسیدن مرگ نهایت رضایت فراهم شود.

خوزه اورتگای گاسست<sup>۱</sup> می‌نویسد:

حقیقت این است که زندگی در ظاهر چنان هاویه‌ای است که آدمی خود را در آن گم‌گشته می‌یابد. آدمی این گم‌گشتگی را

۱. José Ortega y Gasset، فیلسوف و نویسندهٔ اسپانیایی (۱۹۵۵-۱۸۸۳). - م.

درک می‌کند ولی از مواجههٔ رودرو با این واقعیت هولناک وحشت دارد. بنابراین می‌کوشد واقعیت را با پرده‌ای از خیال و رؤیا بپوشاند و در پس این پرده به خود بقبولاند که همه چیز روشن و واضح است. {۳}

در فاصلهٔ دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ درگیری‌ها در کشتی کج داستان متفاوتی داشت. در آن دوران نبرد علیه اهریمن کمونیسم و کلیشه‌های خشن نژادی تماشاگران را برمی‌انگیخت. این مسابقه‌ها، که پدر بزرگ من عصرهای شنبه بینندهٔ همیشگی‌اش بود، نمایش محض و آشکار تعصبات طبقهٔ کارگر سفیدپوست بود؛ طبقه‌ای که پدر بزرگ من هم بدان تعلق داشت. برای این تماشاگران ملی‌گرایی و نفرت و بی‌اعتمادی به هر کس که از نظر نژادی، قومی، یا مذهبی با آنها متفاوت بود جاذبه داشت. زمانی که پسر بچه بودم و این مسابقات را تماشا می‌کردم آدم یغور و درشت‌هیکلی بود که به نام «خرس روسی»<sup>۱</sup> شناخته می‌شد و شعارش «ما شما رو زیر خاک می‌کنیم» بود. نیکلای ولکوف<sup>۲</sup>، که در آن سال‌ها با نام بوریس برژنیکوف<sup>۳</sup> کشتی می‌گرفت، برای آزار دادن تماشاگران پیش از شروع مسابقه‌ها پرچم شوروی را در دست می‌گرفت و سرود ملی این کشور را می‌خواند. برژنیکوف سرانجام به همکاری با کشتی‌گیری ایرانی به نام حسین خسرو علی وزیری<sup>۴</sup> پرداخت که با نام آبرون شیک<sup>۵</sup> کشتی می‌گرفت. وقتی بحران گروگانگیری در ایران پیش آمد آبرون شیک در رینگ از دوستی با آیت‌الله خمینی و دلبستگی و وفاداری به او لاف می‌زد. در این دوران آبرون شیک معمولاً با حریفی به نام سارجنت اسلاوتر<sup>۶</sup> مبارزه می‌کرد که یک سرباز آمریکایی تمام‌عیار بود. چنان‌که برای بیشتر کشتی‌گیران پیش می‌آید و نام قبلی‌شان را کنار می‌گذارند و با چهرهٔ تازه‌ای آغاز به کار می‌کنند، آبرون شیک هم در دوران جنگ اول خلیج فارس شمایل تازه‌ای برای خود ساخت و با نام

1. "The Russian Bear" 2. Nikolai Volkoff 3. Boris Breznikoff 4. Hossein Khosrow Ali Vaziri

5. The Iron Sheik، شیخ آهنین. - م.

6. Sergeant Slaughter، گروهان سلاخ. - م.

کلنل مصطفی در مسابقات ظاهر می‌شد؛ عراقی‌ای که خود را دوست نزدیک و محرم راز صدام حسین معرفی می‌کرد. در آن دوران جبهه‌شر در داستان‌های مسابقات کشتی کج تقریباً همیشه خارجی‌ها بودند. آنها کسانی معرفی می‌شدند که می‌خواستند «سبک زندگی ما» را نابود کنند؛ کسانی که از آمریکا متنفر بودند، پوست سبزه داشتند و با لهجه‌هایی غریب و ناآشنا حرف می‌زدند.

اما نفرتی که روزگاری به سمت بیرون هدایت می‌شد اکنون به درون بازگشته است. هواداران کشتی کج، که تعدادشان به واسطه مهاجران جدید افزایش یافته است و دیگر به طبقه کارگر سفیدپوست محدود نیستند، اکنون بسیار گوناگون‌اند. ضرر و زیان دائمی مشاغل تولیدی و کاهش خدمات اجتماعی باعث شد کارگران ساده‌ای مثل پذیرگ‌های من دیگر نتوانند شغلی با حقوق ثابت پیدا کنند که دستمزد بخور و نمیری در حد تأمین هزینه‌های یک خانواده داشته باشد. ساختمان‌های خالی مراکز تولیدی و صنعتی، از جمله کارخانه‌های متروکه در ماین، محل زندگی پدر و مادر من، روزبه‌روز زیادتر می‌شد. فاصله میان طبقه ثروتمند و برگزیده با بقیه بخش‌های جامعه به طرز زنده‌ای افزایش می‌یافت. ناامیدی و اختلاف طبقاتی در حال رشد احساسی از عجز و ناتوانی و نیز خشمی فزاینده علیه طبقه برگزیده پدید می‌آورد. فروپاشی گروه‌های اجتماعی آغاز شده بود. فروشگاه‌های مرکز شهر تعطیل و درشان تخته می‌شد. خشونت‌های محلی و اعتیاد به مواد مخدر و الکل کم‌کم گریبان محله‌ها و شهرهای کارگرنشین را می‌گرفت.

خطوط داستانی مسابقات کشتی کج نیز متناسب با این شرایط جدید تغییر کرد. داستان‌های مسابقات پر شد از درام‌های روان‌شناسانه خشن و پیش‌پاافتاده با درون‌مایه اختلافات خانوادگی که به ناهنجاری‌های اجتماعی تبدیل می‌شد. چهره‌هایی مثل لیفیلد، آدم‌هایی که همه‌چیز داشتند و به کسانی که دستشان خالی بود امر و نهی می‌کردند، به دشمن تبدیل شدند. خشم افسارگسیخته تماشاگران تبدیل شد به خشم معطوف به مبارزه طبقاتی؛ خشم کسانی مثل هارت بریک کید که احساس می‌کردند به دام افتاده‌اند و مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌اند و اکنون بی‌آبرو و سرافکننده‌اند. چهره‌هایی مثل لیفیلد را، که سوار بر لیموزین‌های